

# "حزب کمونیست" و شکست سیاست‌های غیرپرولتاری

برگرفته از نشریه کار - ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) شماره ۲۵۵ - دی‌ماه ۱۳۷۰

## از میان نشریات: "حزب کمونیست" و شکست

### سیاست‌های غیر پرولتاری

مارکسیسم - لنینیسم به ما آموخته است که ملاک قضاوت خود را در مورد هر سازمان سیاسی نه بر مبنای شعارها، ادعاها و عناوینی که به آن عناوین خود را ملقب می‌سازد، بلکه بر اساس برنامه و عملکرد آن سازمان قرار دهیم. این یگانه روش صحیحی است که ما در ارزیابی‌مان از شخصیت‌های سیاسی، سازمان‌ها و احزاب سیاسی آن را به کار گرفته و نصب‌العین قضاوت‌های خود قرار داده‌ایم. مهم نیست که فلان حزب و سازمان سیاسی چقدر ادعای جانبداری از توده و طبقه کارگر و انقلاب و غیره و غیره دارد و چه شعارهایی سر می‌دهد. مهم این است که این سازمان سیاسی چه برنامه عملی پیش می‌نهد و عملش چگونه است.

بر مبنای همین روش قضاوت مارکسیستی است که سازمان ما از هنگام تشکیل بلوک ائتلافی اتحاد مبارزان و کومه‌له در تشکلی به نام حزب کمونیست ایران، با نقد برنامه و تاکتیک‌های آن، با نقد چگونگی تشکیل حزب و نیروهای تشکیل‌دهنده آن و بالاخره نقد گام‌به‌گام عملکردش بر ماهیت غیر پرولتاری این سازمان تأکید نمود و نشان داد که این حزب، نمی‌تواند حزب طبقاتی کارگران، حزبی واقعاً کمونیست باشد، بلکه سازمانی است متشکل از جریانات روشنفکر خرده‌بورژوازی رادیکال و دهقانان کرد. گرایشی هم که اساساً به این سازمان شکل می‌دهد، گرایش خرده‌بورژوازی رادیکال است. لذا اگر این سازمان هزاران بار خود را کمونیست بنامد، از کارگران حرف بزند و از کمونیسم کارگری و غیر کارگری سخن بگوید، ذره‌ای در ماهیت غیر پرولتاری آن تغییر نخواهد آورد.

کسانی که پلیمیک‌های سازمان ما را در سال‌های اولیه تشکیل این حزب دنبال کرده باشند قطعاً آگاه‌اند که تمام این مباحث و نتیجه‌گیری‌ها بر مبنای یکرشته استدلال‌ات تئوریک مارکسیستی صورت گرفت و طبیعتاً انتظار می‌رفت جریانی که خود را ظاهراً مارکسیست معرفی می‌کرد به این مباحث و نتیجه‌گیری‌ها پاسخی منطقی بدهد.

اولین پاسخ یا بهتر است بگوییم واکنش عصبی، در بیانیه معروف ۱۵ مرداد ۱۳۶۲ این جریانات علیه اقلیت داده شد. کسی که امروز مجدداً این بیانیه را بخواند مطمئناً قضاوت خواهد کرد که بر این بیانیه هر نامی می‌توان گذاشت جز "بیانیه سیاسی" که پس از ۱۱ صفحه پرخاشگری و برخورد عصبی نتیجه می‌گرفت "بیانیه حاضر قطعاً جانشین برخورد رسمی و تشکیلات ما با سچفا در مورد این مواضع خصمانه و ارتجاعی نیست و ضرورت این اقدام به‌جای خود محفوظ است" پاسخ بعدی در مقاله‌ای با همین شیوه، یک سال بعد در شماره اول و دوم به‌سوی سوسیالیسم در مقاله‌ای با همین عنوان "تشکیل حزب کمونیست، افشاگر چهره بورژوازی اقلیت" داده شد و خلاصه نتیجه‌گیری این بود که "اقلیت دنباله یک جریان بورژوازی و رویونیستی جهانی است که به نام کمونیسم علیه کمونیسم می‌جنگد." و بالاخره در شماره بعد، مقاله ایرج آذرین به چاپ رسید که به‌عوض پاسخ به مسائل مطرح‌شده، اقلیت را به بحث‌های "مغشوش و سطحی" متهم کرد و گفت: اقلیت بدو به مدت یک سال و نیم تلاش کرد تا با بحث‌های مغشوش و سطحی اثبات کند که حزب کمونیست اساساً نمی‌تواند حزب محسوب شود." و در عین حال حکم ایشان این بود که "حزب مطلوب اقلیت سوسیالیسم تحریف‌شده‌ای را نمایندگی می‌کند." هدف از طرح این مسائل در این مقاله نه انتقاد به شیوه برخورد این جریان، بلکه نشان دادن این حقیقت است که تمام پاسخی که در قبال استدلال سازمان ما مبنی بر این‌که حزب نمی‌توان نام حزب کمونیست، حزب طبقاتی پرولتاریا نهاد، داده شد، تا چه حد نازل و سطحی بوده است. بهر رو تمام پاسخ‌ها بر این حکم استوار بود که این همان حزب پرولتاریای ایران است و حزبی است واقعاً پرولتاریایی و واقعاً کمونیست.

اکنون نزدیک به یک دهه از تشکیل این حزب گذشته است. این‌که این حزب نه توانست در میان کارگران جایگاهی پیدا کند و نه نقشی در سازمان‌دهی و رهبری مبارزات آن‌ها ایفا نماید واقعیتی است روشن و هر کس

می‌تواند در این مورد قضاوت کند؛ اما بحرانی که این حزب هم‌اکنون با آن روبروست و مسائلی که از سوی رهبران و تئورسین‌های آن مطرح می‌شود خودپاسخی است، از جانب خود این حزب به این مسئله که این حزب، سازمان طبقاتی کارگران نبوده است. منصور حکمت که گویا قصد دارد به همراه گروهی از همفکران خود، حزب را ترک کند، درباره جدایی خود از "حزب کمونیست" از جمله می‌گوید: "حزب کمونیست ایران، حزب یک گرایش اجتماعی و یا مجموعه‌ای از گرایش‌های فکری و پراتیکی یک طبقه اجتماعی واحد نیست. حزب کمونیست ایران ظرفی برای فعالیت چند گرایش اجتماعی و طبقاتی مختلف و حاصل چند تاریخ سیاسی مختلف است." و در جای دیگر یعنی در پلنوم بیستم حزب در مورد تصمیم خود به کنارگیری، از وجود سه گرایش در حزب سخن می‌گوید که به گفته وی "یک گرایش اساسی" آن "ادامه سنت مبارزاتی است که از انقلاب ۵۷ شروع می‌شود. این کاراکتر اصلی حزب کمونیست ایران را تشکیل می‌دهد. یک گرایش دیگر که به نظر من واقعی است از انقلاب کردستان و تاریخچه مبارزات رادیکال در این جامعه ناشی شده است؛ و بالاخره یک رگه دیگر در درون حزب گرایش سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی‌ای است..."

این‌که منصور حکمت نمی‌تواند یک تحلیل حقیقتاً طبقاتی از این حزب به دست بدهد و خودسرانه به دنبال گرایش‌های طبقاتی در ائتلاف‌های صورت گرفته می‌گردد و لذا اصل را بر این می‌گذارد که "گرایش سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی" همان جریانی است که خود وی و همفکرانش ابتدا آن را تشکیل داده‌اند. گرایش دیگر را که روشنفکران خرده‌بورژوازی رادیکال تشکیل می‌دهند، همان محفلی است که در دوران قیام با آن‌ها ائتلاف کردند و گرایش سوم هم جریان خرده‌بورژوائی "ناسیونالیسم چپ کردستان" است که محصول ائتلاف کومه‌له و اتحاد مبارزان است، عجالتاً مورد بحث ما نیست. اما بر طبق ادعای خود او، می‌توان این نتیجه را گرفت که حزب جبهه‌ای است متشکل از جریانات خرده‌بورژوائی "ناسیونالیسم چپ کردستان" روشنفکران رادیکال که از حیث منشأ طبقاتی خرده بورژوائی هستند و به اصطلاح "گرایش سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی"

اگر خواسته باشیم این گفتار منصور حکمت را که "حزب کمونیست ایران ظرفی برای فعالیت چند گرایش اجتماعی و طبقاتی" است و "کاراکتر اصلی" حزب را روشنفکران خرده‌بورژوا شکل داده‌اند، به زبان صریح و روشن مارکسیستی برگردانیم این می‌شود که این حزب نه حزب طبقاتی کارگران، نه حزب "سوسیالیستی کارگری و

مارکسیستی" بلکه حزبی خرده‌بورژوائی بوده است. به‌رحال منصور حکمت اعلام می‌کند که "در بیرون حزب کمونیست ایران متمر ثمر تر خواهد بود." ایرج آذرین هم می‌گوید به این نتیجه رسیده‌ام که "در مبارزه برای سوسیالیسم کارگری، مشخصاً در بیرون حزب می‌توانم مفیدتر باشم." افراد دیگری هم که عمدتاً از رهبری این حزب اعلام موضع کرده‌اند، تقریباً همان حرف‌های منصور حکمت را زده‌اند.

بسیار خوب، اگر اکنون دیگر لااقل از جانب جناح منصور حکمت ولو به شکلی پوشیده به این واقعیت اذعان می‌شود که این حزب، حزب طبقاتی کارگران، "حزب کمونیست"، "حزب سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی" نبوده است؛ اما گفته می‌شود که یک "گرایش سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی" در این حزب وجود داشته، در اینجا سوالات متعددی مطرح می‌شود. علت چیست که طی چند سال گذشته همه این گرایش‌ها بالاتفاق برنامه و روش‌ها و شیوه‌های فعالیت واحدی را پذیرفته‌اند، یا لااقل کسی از درون این حزب مخالفتی با ایدئولوژی و خط سیاسی آن ابراز نداشته است؟! اگر این حزب ظرف مناسبی برای فعالیت چند گرایش اجتماعی و طبقاتی مختلف بوده است، این گرایش‌ها در عرصه نظری و عملی اختلافات خود را در کجا نشان داده‌اند؟! اگر "گرایش سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی" به کاراکتر اصلی" حزب شکل نداده است، تکلیف برنامه و تاکتیک‌های این حزب و شیوه‌های حزب‌سازی آن، چه می‌شود؟ با توجه به اینکه بر هرکس روشن است که جناح منصور حکمت، این حزب را در عرصه نظری و عملی رهبری کرده است و در واقع هر مصوبه و خط رسمی حزب مهر و نشان این جناح را بر خود دارد، چگونه باز هم "گرایش سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی" به "کاراکتر اصلی" این حزب شکل نداده است؟

اگر این واقعیتی است که اکثریت رهبری حزب را همان گرایش تشکیل می‌داده که امروز اعلام جدایی کرده است و اگر به گفته علی زاده "این رفقا این دوره همه ارگان‌ها و اهرم‌های فعالیت حزبی از سلسله‌مراتب تشکیلاتی در کردستان گرفته تا رادیوها و نشریات حزبی، کمیته شهرها، فعالیت حزب در خارج کشور و غیره، همگی را آن‌طور که خود درست تشخیص می‌دادند از نو سازمان دادند" و اگر به گفته منصور حکمت "سه‌چهارم کل فعالین حزب" را همفکران وی تشکیل می‌دهند و اگر کنگره بعدی تشکیل می‌شد، جناح‌های دیگر تنها "بین یک‌ششم تا یک‌پنجم آراء را در کنگره می‌داشتند" مشکل به اصطلاح گرایش سوسیالیستی چه بوده است؟ گیریم که در یک سازمان

سیاسی، اقلیت بسیار ناچیزی در مرکزیت مخالف باشند. گیریم که یک‌ششم نیروهای آن سازمان همین نظرات را داشته باشند و گیریم که این عده مطلقاً قدمی در جهت پیشبرد وظایف سیاسی و تشکیلاتشان برنمی‌دارند و مصوبات را اجرا نمی‌کنند، چطور ممکن است که اکثریت مطلق رهبری و نیروهای این تشکیلات نمی‌توانند حداقل به آنچه خود اعتقاد دارند عمل کنند؟

با بررسی و پاسخ به این مسائل است که می‌توان پی برد آیا بهر استی اختلاف جنبه واقعاً طبقاتی دارد و کل مبارزه بین دو گرایش سوسیالیستی کارگری مارکسیستی با گرایشات غیر سوسیالیستی، غیر کارگری و غیر مارکسیستی است یا نه، مسائل دیگری مطرح است؟

برای بررسی این سؤالات اساسی‌ترین مسئله‌ای که می‌باید مورد بحث قرار گیرد این است که در مباحثات و اختلافاتی که درون این حزب بروز کرده است آیا می‌توان گرایشی را سراغ گرفت که کل برنامه و سیاست‌های حزبی را که اذعان می‌شود "طرفی برای فعالیت چند گرایش اجتماعی و طبقاتی مختلف" بوده است مورد سؤال قرار دهد و با اهداف و روش‌های جدید و مارکسیستی پا به عرصه وجود گذاشته باشد؟ چرا که در حقیقت امر پیدایش یک گرایش سوسیالیستی کارگری از درون همین حزب فعلاً موجود، زمانی می‌تواند جدی و واقعی باشد که پشتوانه سوسیالیستی و کارگری بودنش نقد سوسیالیستی برنامه این حزب، روش‌هایی که بر فعالیت آن ناظر بوده‌اند و نقد تشکیل این حزب و نیروهای تشکیل‌دهنده آن، باشد. یک چنین گرایشی باید نقد خود را از برنامه آغاز کند و توضیح دهد که فرضاً کجای این برنامه، برنامه‌ای پرولتری نبوده است. دلیل آن هم کاملاً روشن است. چون کسی نمی‌تواند مدعی باشد که یک سازمان خرده‌بورژوازی، یا سازمانی که ظرف فعالیت گرایشات طبقاتی و اجتماعی مختلف است دارای برنامه پرولتری است. پرولتاریا قطعاً نمی‌تواند دارای برنامه‌ای باشد که برنامه خرده‌بورژوازی هم محسوب شود. اگر جز این می‌بود در آن صورت تاریخ می‌بایستی رسالتی هم برای خرده‌بورژوازی قائل شود و حال آنکه چنین نیست؛ اما به‌طور مشخص چرا و چگونه باید این برنامه را مورد انتقاد قرارداد در اینجا اما ناگزیریم به‌طور خلاصه هم که شده به مباحثی که سازمان ماسال‌ها پیش در نقد مواضع این جریان داشت بازگردیم و آن‌ها را مرور کنیم. برنامه این حزب، حتی پیش از تشکیل خود حزب هنگامی که اتحاد مبارزان و کومه‌له برنامه مشترک خود را انتشار دادند و در تدارک برگزاری نخستین کنگره خود بودند، در مقاله ای تحت عنوان "کاریکاتوری از برنامه حزب کمونیست"

از سوی سازمان ما به‌نقد کشیده شد. در آنجا در توضیح این مسئله که چرا این برنامه نمی‌تواند پرولتاریایی باشد گفته شد که این برنامه در کلیت خود فاقد خصوصیات یک برنامه پرولتری است و اشکال از همان بخش اساسی و تئوریک برنامه آغاز می‌گردد که نتیجه‌گیری‌های بعدی از آن استنتاج می‌شود. گفته شد که "یک برنامه واقعی حزب کمونیست می‌باید از همان آغاز با بررسی مشخصات سرمایه‌داری ایران و نه سرمایه‌داری به‌طور کلی، سرمایه‌داری ایران را به "محاكمه بکشد" و به‌صراحت علیه آن "اعلان‌جنگ" بدهد. این امر بدان علت است که با یک سلسله فرمول‌بندی‌های انتزاعی که ربطی به زندگی واقعی ندارد نمی‌توان "علیه پدیده‌ای کاملاً حقیقی یک سرمایه‌داری کاملاً مشخص" (لنین) مبارزه کرد."

اشکال کار برنامه از همان آغاز در این بود که به‌جای بررسی پدیده‌های مشخص، یک سرمایه‌داری مشخص یعنی سرمایه‌داری ایران، به‌طور عام به بحث درباره سرمایه‌داری می‌پرداخت. چنین برنامه‌ای به قول لنین حکم یک کتاب درسی اقتصاد پیدا می‌کند و دیگر نمی‌توان بر آن نام برنامه گذاشت. چنین "برنامه‌ای" در واقع برنامه نیست چرا که نمی‌تواند به هیچ مسئله مشخص پاسخ دهد و با شرایط مشخص نیز همخوانی نخواهد داشت. طبیعتاً یک چنین برنامه‌ای که فقط با کلیات سروکار داشته باشد و روی مسائل مشخص دست نگذارد و سرمایه‌داری مشخص ایران را با تضادهای ویژه آن و مصائب آن مورد بررسی جدی قرار نداده باشد یعنی در واقع از به محاکمه کشیدن و اعلام جنگ علیه سرمایه‌داری ایران سرباز زده باشد، هر چند که از نظر یک‌مشت روشنفکر کلی باف که فقط یاد گرفته‌اند شعارهای کلی و انتزاعی سر دهند، خیلی هم انقلابی معرفی شود، یک برنامه بی‌آزار خواهد بود که کسی مخالفت جدی با آن نخواهد داشت و حتی ممکن است اقشار و طبقات غیر پرولتر هم‌پشت آن سنگر بگیرند. لذا بعد از مدتی روشن می‌گردد برنامه‌ای که قرار بود پرچم پرولتاریا باشد توسط اقشار و جریانات غیر پرولتر بلند شده است. این‌که چگونه بعداً این جریان به‌سادگی توانست شعار الغاء مالکیت خصوصی را که اساسی‌ترین شعار کمونیست‌هاست و مارکس می‌گوید کمونیست‌ها می‌توانند تئوری خود را در همین اصل "الغاء مالکیت خصوصی" خلاصه کنند، کنار بگذارد، از واقعیت خود این برنامه و کلی‌بافی‌های آن منتج می‌گردد.

همین کلی‌بافی‌های انتزاعی بخش تئوریک و عمومی برنامه تأثیر خود را به‌ویژه در بخش وظایف فوری و مطالبات مشخص برنامه این جریان نشان می‌دهد که وعده یک "جمهوری دموکراتیک انقلابی" داده می‌شود؛ اما

این‌که مضمون طبقاتی این دولت چیست و دیکتاتوری چه طبقه با طبقاتی در اینجا اعمال خواهد شد، بحثی از این مقولات نیست و اگر کسی تمام نوشته‌های این جریان را زیر رو کند قطعاً چیزی مبنی بر این‌که در اینجا دیکتاتوری چه طبقه‌ای اعمال می‌شود، نخواهد یافت. در اینجا است که خرده‌بورژوازی دولت ماوراء طبقاتی خود را به کرسی می‌نشانند و جملات و عبارات کلی، مبهم و غیر طبقاتی خواستار اعمال "حاکمیت مردم" از طریق "شوراهای مردم" می‌گردد؛ اما در بخش مطالبات فوری و مشخص کاملاً خصلت رفرمیستی برنامه خود را نشان می‌دهد و آشکار می‌گردد که این برنامه خواستار چیز دیگری جز یک‌رشته اصلاحات کم‌رنگ در نظام موجود نیست.

تعجب‌آور نخواهد اگر گفته شود که در نخستین برنامه مصوب این جریان هیچ بحث و صحبتی حتی از مصادره و ملی کردن سرمایه‌های بزرگ خصوصی و مصادر و ملی کردن سرمایه‌ها و مؤسسات وابسته به انحصارات امپریالیستی در میان نبود. بلکه فقط از "در اختیار گرفتن صنایع و مؤسساتی که هم‌اکنون در دست دولت است" صحبت شده بود. تازه مدتی بعد، آن‌هم زیر فشار مباحث ایدئولوژیک، یک عبارت مبهم و کلی را در این مورد به برنامه خود افزودند.

مسئله مربوط به کنترل کارگری هم صرفاً در حد یک شعار کلی و بی‌محتوا پذیرفته شد. چرا کلی و بی‌محتوا؟ هر کس که اندکی با مارکسیسم آشنایی داشته باشد این واقعیت را به‌سادگی درک می‌کند که هیچ کنترلی از سوی کارگران و توده‌های زحمتکش نمی‌تواند در زمینه تولید و توزیع انجام بگیرد و به‌راستی یک کنترل جدی و واقعی باشد، مگر آن‌که به قول لنین "الغاء اسرار بازرگانی" به‌عنوان "نخستین کلام" عملی گردد. طبیعتاً کسی که مدافع یک کنترل جدی باشد باید همراه با طرح مسئله کنترل، الغاء اسرار بازرگانی را مطرح کند؛ اما در برنامه این حزب از "برقرار کردن کنترل شوراهای کارگری بر تولید..." سخن به میان آمده بود؛ اما کلامی هم در مورد الغاء اسرار بازرگانی گفته نشده بود. این نشان می‌دهد که شعار کنترل و طرح آن به‌عنوان یک مطالبه در این برنامه صرفاً یک شعار است و ابزار کنترل همچنان در دست سرمایه‌داران باقی می‌ماند. این‌همه چه معنایی جز خصلت خرده‌بورژوازی برنامه می‌تواند داشته باشد؟ خرده‌بورژوازی از حساب و کنترل گریزان است و در اینجا نیز مهر خود را بر برنامه زده است. بیش از این مجال نیست که در مورد خصلت غیر پرولتری این برنامه که در مقاله فوق‌الذکر مفصلاً مورد بحث قرار گرفته، صحبت کنیم، لذا از این مبحث می‌گذاریم تا در عرصه

تاکتیک نیز همین خصوصیات غیر پرولتری را نشان دهیم.

این حزب در رابطه با جنبش طبقه کارگر به مبلغ اکونومیسم تبدیل گردید. اینان به این بهانه که چپ تاکنون به مبارزه اقتصادی طبقه کارگر بهای لازم را نداده است و البته در این گفتار آن‌ها واقعیتی هم وجود داشت، به مبلغ اکونومیسم در جنبش کارگری تبدیل شدند و تا آنجا پیش رفتند که گفتند "مبارزه اقتصادی یعنی طبقه کارگر و طبقه کارگر یعنی مبارزه اقتصادی" این هم به‌عنوان یک دست آورد بزرگ "کمونیسم کارگری" و خط فاصل بورژوازی و پرولتاریا اعلام شد. درحالی‌که مارکس در دوران خود در برابر جریانات غیر پرولتری این مسئله را با وضوح توضیح داده بود که هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است و لنین سال‌ها پیش، این استدلال اکونومیست‌ها را به‌نقد کشیده بود و گفته بود "از این‌که منافع اقتصادی نقش قطعی بازی می‌کند، هیچ‌گونه نتیجه‌ای حاکی از درجه اول بودن اهمیت مبارزه اقتصادی و اتحادیه‌ای هرگز مستفاد نمی‌شود زیرا مهم‌ترین و "قطعی‌ترین" منافع طبقاتی عموماً فقط به‌وسیله تحولات عمیق سیاسی ممکن است عملی شود." (چه باید کرد؟) و کمونیست‌ها پیوسته توضیح داده‌اند که مبارزه اقتصادی کارگران یعنی "مبارزه کارگران علیه کارفرمایان برای فروش نیروی کار با شرایط سودمند و بهبود شرایط کار و زندگی کارگران" زمانی به یک مبارزه حقیقتاً طبقاتی ارتقاء خواهد یافت که به مبارزه کل طبقه کارگر علیه کل طبقه سرمایه‌دار و دولت آن‌ها تبدیل گردد، یعنی به مبارزه سیاسی پرولتاریا تبدیل گردد و از چارچوب سیاست تردیونیونی فراتر رفته باشد. مبلغین اکونومیسم شعار می‌دهند که "طبقه کارگر یعنی مبارزه اقتصادی و مبارزه اقتصادی یعنی طبقه کارگر" به‌عبارت صریح‌تر موعظه کمونیسم کارگری حزب کمونیست و سخنگویان منصور حکمت که این جمله قصار را بیان کرده این است که طبقه کارگر به مبارزه اقتصادی خود مشغول باشد و مبارزه سیاسی را به سیاستمداران بورژوا و اگذار نماید.

درعین‌حال همین تفکر اکونومیستی، خود را در قبال طرح شعار "شوراهای واقعی" این جریان نشان داد. هر کس که اندکی با مارکسیسم و جنبش طبقه کارگر آشنایی داشته باشد خیلی خوب درک می‌کند طرح شعار شوراهای تنها در شرایط اعتلا انقلابی پردامنه و موقعیت انقلابی مجاز است و اصولاً کارگران تحت این شرایط دست به ایجاد شوراهای می‌زنند. در غیاب چنین شرایطی طرح شعار شوراهای به معنای تهی ساختن شورا از مضمون انقلابی، ایجاد اغتشاش در اذهان کارگران و تبلیغ رفرمیسم است.

چون در چنین شرایطی بورژوازی می‌کوشد شوراهایی را که از مضمون تهی شده، به‌عنوان یک تشکل انقلابی کارگری جا بزند و در عین حال کارگران را نسبت به شوراها بدبین کند؛ اما تشکلی که در ایران بر خود نام حزب کمونیست نهاد، نظری دیگری را ابراز داشته است. این جریان در سال ۱۳۶۴ مدعی شد که کارگران ایران "اکنون در شرایط سلطه کامل ضدانقلاب می‌خواهند با تشکیل شوراها، قدرت خود را علیه رژیم و سرمایه‌دار و این بار برای تحقق خواست‌های رفاهی و اقتصادی (که تحت شرایط فعلی ممکن می‌دانند) اعمال کنند." (نشریه کمونیست شماره ۲۱) واقعاً که یک نوآوری اکونومیستی و رفرمیستی تمام‌عیار است. اولاً - این حزب نظرش این است که شوراها را می‌توان "در شرایط سلطه کامل ضدانقلاب" تشکیل داد و بعد هم گویا که شورا تشکیل می‌شود "برای تحقق خواست‌های رفاهی و اقتصادی".

سازمان ما در همان سال در مقاله‌ای تحت عنوان "کمیته‌های کارخانه و مقابله دو خطمشی در جنبش کارگری" ماهیت اکونومیستی و رفرمیستی این شعار را برملا کرد و نشان داد که این "شورای واقعی" که قرار است "در شرایط سلطه کامل ضدانقلاب" تشکیل شود و "برای تحقق خواست‌های رفاهی و اقتصادی" مبارزه کند، نه شورا بلکه "اتحادیه است که بر آن نام شورا گذاشته شده است یعنی در واقع سندیکا در پوشش شورا است." شورای واقعی "حزب کومه‌له شورا - سندیکاست، یعنی شورا در حرف است و سندیکا در عمل".

در زمینه تاکتیک‌ها و شعارهای عمومی نیز نوسان خرده‌بورژوازی این جریان به‌دفعات خود را نشان داده است. در اینجا فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که در تمام دوران ادامه جنگ دولت‌های ایران و عراق، این حزب از اتخاذ یک موضع قاطع در قبال این جنگ سرباز زد. از طرح شعار تبدیل جنگ به جنگ داخلی خودداری نمود و شعار خرده‌بورژوازی و توهم برانگیز "قطع جنگ بی‌درنگ اعلام باید گردد" را مطرح کرد. اتخاذ چنین شعاری چیز دیگری جز ایجاد توهم نسبت به رژیم‌های ارتجاعی ایران و عراق در ذهن توده‌ها نبود.

بنابراین روشن است که کسی از درون این حزب نمی‌تواند بیرون بیاید و اسم خود را گرایش سوسیالیستی و کارگری بگذارد مگر آن‌که مقدمتاً برنامه و تاکتیک‌های این حزب را مورد انتقاد جدی قرار دهد.

اکنون می‌رسیم به مسئله تشکیل این حزب. گرایشی که خواهد از درون این حزب بیرون بیاید و خود را گرایش سوسیالیستی معرفی کند نمی‌تواند نفس تشکیل این حزب را که اکنون اعتراف می‌شود جبهه‌ای بیش نبوده است،

مورد انتقاد قرار ندهد. این واقعیتی است و سازمان ما در همان دوران تشکیل این حزب مدام بر آن تأکید نمود که تشکیل یک حزب واقعاً کمونیست یعنی حزب طبقاتی کارگران، ملزومات و پیش‌شرط‌هایی را می‌خواهد و نمی‌تواند با ائتلاف چند گروه روشنفکری آن را تشکیل داد. لازمه تشکیل حزب وحدت کمونیست‌هاست که این هم بدون حصول به یک برنامه مشترک که بحث کافی حول آن در سطح جنبش صورت گرفته و لاقلاً مورد قبول بخش اعظم کمونیست‌ها باشد ممکن نیست. در عین حال حزب نمی‌تواند جدا از طبقه کارگر ایجاد شود و می‌باید سوسیالیسم علمی با جنبش طبقه کارگر در یک کل جدایی‌ناپذیر پیوند خورده باشد.

در قبال این مباحث پاسخی که در آن ایام داده شد این بود که برنامه حزب کمونیست موجود است و این برنامه همان برنامه مشترک اتحاد مبارزان و کومه‌له است. از سوی دیگر استدلال می‌کردند که چون کمونیسم مکرر با جنبش طبقه کارگر جهانی پیوند خورده است، پس در ایران نیز این پیوند و آمیزش خودبه‌خود تأمین است. اینان می‌گفتند که "کمونیسم خود یک گرایش مشخص و جاافتاده در جنبش طبقه کارگر جهانی است..." که بارها با بخش‌های مختلف جنبش جهانی کارگران پیوند یافته و "نباید مدام با آن پیوند بخورد و در هر کشور هر روز از نو پیوند بخورد." (به‌سوی سوسیالیسم - دوره اول - شماره ۵) این ادعا در حقیقت قرار دادن یک مسئله عام و کلی به‌جای یک مسئله مشخص بود. بر همین مبنا این جریان‌ها بدون اینکه اصولاً نیازی به کارگران داشته باشند حزب خود را تشکیل دادند. این اوج اراده‌گرایی روشنفکران خرده‌بورژوا بود و البته باید اضافه کرد که این اراده‌گرایی را تا بدان جا بسط دادند که وعده برپایی سریع یک انترناسیونال را هم دادند و نوشتند: "ما کمربسته‌ایم بین الملل کمونیستی را از اینجا پایه‌ریزی کنیم... بین الملل کمونیستی را حزب کمونیست ایران خواهد ساخت." (به‌سوی سوسیالیسم شماره ۵)

اما جالب اینجاست که در حالی که حزب کمونیست را گروهی از روشنفکران بدون هرگونه رابطه‌ای با طبقه کارگر و در اتحاد با کومه‌له که دارای تمایلات ناسیونالیستی بود تشکیل می‌دادند و وعده انترناسیونال کمونیستی هم داده می‌شود، ناسیونالیسم، آشکارا از درون این حزب خود را نشان می‌داد. کومه‌له که می‌خواست با تشکیل حزب، عنوان نمایندگی پرولترهای ایران را داشته باشد، اصرار می‌ورزید که به‌طور خاص "پیش‌آهنگ پرولتاریای" جوان کردستان باشد. منصور حکمت که امروز ادعا می‌کند "ناسیونالیسم چپ کردستان" زیر چتر

جنبش توده‌ای مسلحانه از هر نقد جدی در امان مانده و حتی گاه تشویق و تقدس شده است. این ناسیونالیسم همراه چپ کردستان وارد حزب کمونیست می‌شود." (درباره جدایی از حزب کمونیست) نه تنها هیچ‌گاه به ذهنش خطور نکرد که این ناسیونالیسم را نقد کند، بلکه عملاً خود مشوق آن بود. بحث سازمان ما در آن ایام علیه گرایش ناسیونالیستی کومه‌له صریح و روشن بود. کومه‌له "در همان کنگره‌ای که به اصطلاح برنامه حزب کمونیست سهند را می‌پذیرد یک برنامه خودمختاری کردستان نیز ارائه می‌دهد و خود را مظهر آگاه و متشکل پرولتاریای جوان کردستان (بند ۷) و بخش پیش‌آهنگ پرولتاریای کردستان (بند ۸) معرفی می‌کند؛ بنابراین کومه‌له با ادعای نمایندگی پرولتاریای کردستان مظهر گرایش‌های جدایی‌طلبانه و تفرقه‌افکنانه در صفوف طبقه کارگر ایران محسوب می‌شود." (مقاله کومه‌له بوندیست به دفاع از خود برخاسته است) سپس در بحبوحه تشکیل حزب، عبدالله مهدی مجدداً همین ادعا را تکرار کرد، اما هیچ بحثی از جانب "گرایش سوسیالیستی کارگری و مارکسیستی" صورت نگرفت. در همان مقاله، نتیجه‌گیری ما این بود که "از جنبه طبقاتی قضیه نیز چنین گرایشی مدافع ناسیونالیسم تنگ‌نظرانه خرده‌بورژوازی دهقانی است." کومه‌له "نه مدافع سوسیالیسم علمی بلکه سوسیالیسم خرده‌بورژوازی دهقانی است که سر‌تاپا آغشته به ناسیونالیسم منحنی است" چرا؟ این ادعای نمایندگی مستقل به‌کلی با امر همبستگی منافع پرولتاریای سراسر ایران و نیاز به یک سازمان متمرکز واحد حزبی مغایرت داشت و به امر وحدت اراده پرولتاریا لطمه می‌زند. درحالی‌که کمونیست‌ها "در عین حال که از حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدایی و تشکیل دولت مستقل برای ملت‌های تحت ستم دفاع می‌کنند، باید از اتحاد کاملاً فشرده و ناگسستنی مبارزه طبقاتی پرولتاریای تمام ملل ساکن در ایران دفاع کنند."

به‌هررو اشاره به این مسئله نیز برای نشان دادن چگونگی تشکیل حزب و نیروهایی که آن را ایجاد نمودند ضروری بود. حال پرسیدنی است که آیا می‌توان باور داشت که امروز از درون حزب جریانی بیرون بیاید خود را گرایش سوسیالیستی بنامد و سواى نقد برنامه و تاکتیک‌ها، پروسه تشکیل این حزب را مورد انتقاد قرار ندهد؟ پاسخ منفی است. هنوز هیچ‌یک از گرایش‌های درونی این حزب نه برنامه خود را نقد کرده‌اند، نه تاکتیک‌هایشان را و نه پروسه حزب‌سازی‌شان را. بی‌جهت نیست که امروز برای کسانی که در بیرون این جریان قرار دارند مسئله تا بدان حد مبهم است که نمی‌دانند این جدایی بر سر چه مسائلی صورت می‌گیرد و هم‌فکران منصور حکمت

به نوشته خود "تفاوت‌های ما" اشاره می‌کنند؛ اما این هم پاسخگوی کسی نیست. در اینجا است که باز هم باید گفت که نباید به ادعاها، حرف‌ها، شعارها و عناوین باور داشت. واقعیت این است که بحران "حزب کمونیست" چیزی نیست جز شکست سیاست‌ها و خطمشی خرده‌بورژوازی. از مدتی پیش به‌ویژه از نیمه دوم ده شصت که مبارزه مسلحانه توده‌ای در کردستان فروکش می‌کند و بخش فعال این حزب یعنی کومه‌له که هم در جنبش توده‌ای کردستان نقش داشت و هم در محدوده‌ای در میان نیمه پرولترهای کردستان نفوذ داشت پراتیک‌اش بیش‌ازپیش محدود می‌شود، چشم‌انداز نیروهای حزب ضعیف‌تر می‌گردد و معضل "حزب کمونیست" و شعارهای عملی نشده‌اش سرباز می‌کنند، روشن می‌گردد که کل پایه توده‌ای حزب را همچنان کومه‌له تشکیل می‌دهد و از نقش حزب در میان جنبش سراسری کارگری خبری نیست. برای فرار از مخصصه، عنوانی به عناوین و شعاری به شعارها افزوده می‌شود و "کمونیسم کارگری" که قبلاً مختصراً به آن اشاره کردیم در دستور کار قرار می‌گیرد. قبلاً به هنگام تشکیل حزب ادعا شده بود که در ایران کمونیسم به یک پدیده کارگری و اجتماعی تبدیل شده است، اما اکنون ادعا می‌شود که خیر! برای تحقق این امر "کمونیسم کارگری" لازم است و کمونیسم کارگری "سیاستی است که مبانی فعالیت و شیوه‌های عملی ما را برای آن‌که در شرایط امروز جنبش کارگری در ایران، کمونیسم را یک پدیده کارگری و اجتماعی تبدیل کنیم، معین می‌کند." (نشریه کمونیست - "درباره سیاست سازمان‌دهی ما" شماره ۴۵) منصور حکمت که قبلاً حزب خودش را بدون هرگونه پیوند و رابطه‌ای با طبقه کارگر ساخته بود، به یاد کارگرانی می‌افتد که گویا می‌بایستی به حزب بپیوندند، اما نپیوسته بودند. او طی مصاحبه‌ای با صدای حزب که در شماره ۵۱ کمونیست نیز به چاپ رسید، خطاب به کارگران می‌گوید: "این حزب شماسست، تنها صدایی است که در سراسر ایران به نام کارگر بلند شده است. این حزب به نام شما تشکیل شده و به نام شما کار می‌کند. باید رسماً و عملاً مال خود بکنیدش. باید به دست بگیریدش." اما بدیهی است که این حزب، نه حزب کارگران بود و نه کارگران نیازی بدان داشتند که کسی برای آن‌ها حزبی تشکیل بدهد و بعد بگوید بیایید بگیریدش و مال خود بکنیدش. چون اگر حزبی، حزب طبقاتی کارگران، یعنی حزب کمونیست باشد نیازی به گرفتن آن نیست. مال خود کارگران است؛ بنابراین پاسخ کارگران این بار هم همان پاسخ سال ۶۲ بود.

پس از گذشت مدتی معلوم شد که از طریق "کمونیسم کارگری" هم چیزی پیش نرفته و نمی‌رود و واقعیت هم

این است که با شعار نمی‌شود پرولتاریا را متشکل و آگاه کرد. با شعار نمی‌شود مبارزه پرولتاریا را سازمان‌دهی و رهبری کرد. با شعار نمی‌شود حزب کمونیست تشکیل داد. در همین ایام محدودتر شدن هرچه بیشتر دامنه فعالیت کومه‌له و توام با آن تحولاتی که در عرصه جهانی به وقوع پیوست، بحران را تشدید نمود. فعالیت حزب، اعضاء و هواداران آن دچار رکود کامل گردید. شکاف میان حرف و شعار با عمل بیشتر گردید. اختلاف عمیق‌تر شد و بالاخره می‌بایستی شکست سیاست‌های حزب به حساب کسی نوشته شود. این نظریه ابداع شد که ناسیونالیسم کرد و چپ رادیکال دوران انقلاب، بانی شکست‌ها و مانع پیشرفت گرایش سوسیالیستی و خط آن در درون حزب شده‌اند و آنچه تصویب می‌شود پیش نمی‌رود، عملی نمی‌شود. منصور حکمت که تازه مدتی پیش اعلام کرده بود که "با ملاک انتظارات عمومی کنگره مؤسس نه فقط آنچه در این مدت می‌بایست انجام بشود، شده بلکه حزب کمونیست بسیار از آن فراتر رفته" است (کمونیست شماره ۵۲) بیک باره اعلام می‌کند که "موقعیت امروز کمونیسم در سطح بین‌المللی و نیز مشخصات و روندهای درونی حزب کمونیست ایران اکنون مرا متقاعد کرده است که تلاش برای شکل دادن به یک حزب کمونیستی کارگری که معطوف به پاسخگویی به نیازهای امروز کمونیسم کارگری و مارکسیسم باشد در بیرون حزب کمونیست ایران متمرکز خواهد بود." "با حزب کمونیست ایران آن هم با این مشخصات و با الهام از ۱۳ سال گذشته و انقلاب ۵۷ نمی‌شود به‌جایی رسید" (کمونیست مهرماه ۷۰) حکمت اوضاع جهانی را هم چاشنی وضع حزب می‌کند تا این‌که شاید توضیح قانع‌کننده‌تری برای مسئله بحران حزب و ضرورت جدایی ارائه دهد. وضعی که اساساً ربطی به تحلیل‌های حزب نداشته و خیلی صاف و ساده "بلوک امپریالیستی غرب" به "بلوک امپریالیستی شرق" که بودندش "به زیان" طبقه کارگر بود و از عجایب این‌که نبودنش "هم به زیان طبقه کارگر" است، پیروز شده است. تنها تأثیرات این تحولات محتملاً بر خود منصور حکمت این می‌بایستی باشد که "تمه" نگرش جهان‌سومی را کنار بگذارد و دیگر مثل گذشته هوس نکند که با "یک کمون در جزایر دور دست" انسان‌ها را خوشبخت کند و "آلبانی" جامعه‌ای با دو میلیون آدم را مثال بیاورد. بلکه به فکر انقلاب در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته باشد؛ اما به‌هرحال همه توضیحات و مباحثات منصور حکمت نمی‌تواند این حقیقت را پنهان سازد که بحران حزب، بحران مشی و سیاست غیر پرولتاریایی یک سازمان غیر پرولتاری است.

اما بعد چه؟ آیا نیروهای این حزب درسی از تجربه نزدیک به یک دهه خواهند آموخت؟ و آیا یک گرایش واقعاً مارکسیست از درون این سازمان که به‌هرحال یک سازمان چپ بوده است شکل خواهد گرفت؟ باید منتظر بود و دید. چنین گرایشی همان‌گونه که اشاره کردیم، آن گرایشی خواهد بود که تمام برنامه، تاکتیک‌ها و روش تشکیل حزب را موردنقد همه‌جانبه قرار دهد، دست از شعارپردازی و تبلیغاتچی‌گری بردارد. با نخوت و خودستائی‌های خرده‌بورژوازی که هیچ ربطی به طبقه کارگر و کمونیسم ندارد تسویه حساب کند. سکتاریسم خرده‌بورژوازی روشن‌فکرانه را کنار بگذارد. از برج عاج اوها و تخیلات روشن‌فکری پایین بیاید و پای خود را بر واقعیت‌های سخت زمینی بگذارد؛ اما عجلتاً چنین گرایشی موجود نیست. گروهی در درون همان حزب با همان برنامه و خط‌مشی سابق با نظرات و اعتقادات مانده‌اند و خود را حزب کمونیست می‌پندارند و جناح منصور حکمت نیز با همان برنامه و خط‌مشی و همان نظرات قبلی اعلام کردن که "حزب را ۴ نفر عضو فعلی دفتر سیاسی اعلام می‌کنند و هرکس خواست به آن بپیوندد." پس دوباره حزب اعلام می‌شود! و "حزب طبقاتی کارگران" با اعلام این ۴ عضو دفتر سیاسی البته با افزودن یک پسوند کارگری تشکیل می‌شود و باید پرولتاریای ایران امیدوار باشد که پس از یک دهه دیگر باز هم "حزب چند گرایش اجتماعی و طبقاتی" نباشد. "حزب کمونیست" هرچند که حزب کمونیست نبود اما لاقل به خاطر وجود کومه‌له در محدوده منطقه‌ای هم که شده دارای پایگاه توده‌ای بود؛ اما اینکه "حزب کمونیست کارگری" که قرار است "۴ نفر عضو فعلی دفتر سیاسی اعلام" اش کنند، بدون همین حداقل پایگاه توده‌ای چه خواهد بود، از هم‌اکنون روشن است. لاقل این را می‌توان گفت که این حزب هم برغم پسوند کارگری‌اش، حزب طبقاتی کارگری نیست.